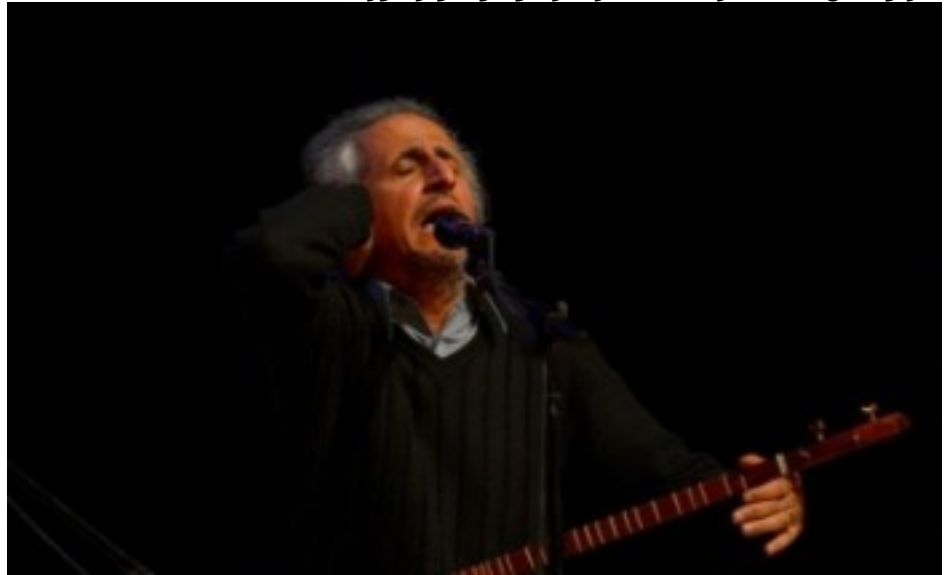


محسن نامجو از همه خوانندگان احتمالی یادداشت خویش خواسته تا از انگ سیاسی بر صاحب کلمات بگذرند؛ موسوی چی نیستم، اصلاح طلب هم نیستم.

در واکنش به انتشار عکسی تازه از موسوی و رهنورد؛



به گزارش اسپادانا خبر و به نقل از انصاف نیوز، «محسن نامجو» خواننده و آهنگساز که در نیویورک زندگی می‌کند در یادداشتی در بی بی سی به انتشار عکسی تازه از میرحسین موسوی واکنش نشان داده است.

۱- چند روز پیش در میان یکی از سفرها در فرودگاه نشسته بودم که دوستم، عکس میرحسین موسوی و زهرا رهنورد را نشانم داد. حالم دگرگون شد. نمی‌دانستم چه باید بکنم. احساس غریبی بود. من در فضای مجازی تریبون شخصی ندارم تا بتوانم مثل بقیه آن عکس را آپلود کنم و سرشار و راضی از انجام وظیفه مدنی خویش این موضوع را هم به کناری گذارم تا موضوع بعدی و پست بعدی و رضایت بعدی. همچون آنچه همگان این روزها می‌کنند. پس یک گروه پنج نفره از دوستان نزدیک روی گوشی‌ام ساختم و عکس را برای آنان فرستادم با این نوشته که: «ما یادمان رفت از این آقا». دوفتر جواب ندادند. یک نفر علامت قلب قرمز فرستاد. یک نفر بخشی از شعر سعدی را از ترانه نوبهاری فرستاد که: «این عمر طی نمودیم اندر امیدواری». و نفر آخر هم افاضات متفرعانه‌ای کرد که هم خبر از خودآگاهی‌اش به اوضاع جهان بدهد و هم ناخودآگاه ما را از رنج دوری بر حذر کند با این مضمون که: «...ای بابا محسن جان! ۹ سال گذشته است و ما هم پیر شدیم و...»

خودخواهی و بی مسئولیتی‌ای که در بیان این عبارت بود جانم را آزرده. در جواب این تفرعن فقط نوشتم که: «تو ۹ سال را در خانهات حبس نبوده‌ای...» و تمام کردم. اما برافروخته بودم. ساعتی بعد دوستم همراهم حالت بر افروخته مرا حدس زد. ماجرا را که گفتم و فهمیدم که آن دو دوست من، هم شعر سعدی و هم جمله «ما هم پیر شدیم» را از روی افاضات آنلاین اهل غور و تفکر فیس بوک و اینستاگرام کپی کرده‌اند. یعنی حتی به خود - به احساس شخصی خود - اجازه غمگین یا شاد شدن در برابر این عکس را هم ندادند.

۲- ما این روزها حتی مسئولیت و شعور را هم کپی پیست می‌کنیم. چون گرفتاریم و کارهای نکرده بسیار داریم. باید از شر مسائل بیرون، نمایشگاه فلان آرتیست، کنسرت دیگری، قطع شدن دست یوزپلنگ، استعفای «ظریف»، دیوار ترامپ و ... زود زود گذر کنیم. البته حتما قبل از این گذر، فراموش نکنیم که جهانی منتظر نظر صائب ماست تا آگاه و متنبه شود. پس حتما باید افاضاتی بکنیم و برویم سراغ موضوعات مهم‌تر. کدام رفتن؟ کدام مهم‌تر؟

۳- سالی که این آقا برای رأی مردم ایستاد من گرین کارت گرفتم (البته به عنوان هنرمند، نه پناهنده ی سیاسی) اما بی انصاف‌ام اگر این آقا و جنبش سبز را در گرفتن آن بی‌تأثیر بدانم. سالی که این آقا ایستاد برخی اساتید سنتی، تمام بلیط های کنسرت‌هاشان را فروختند. سالی که ایشان ایستاد و جا نزد چند صد آدم واقعی و غیرواقعی به اسم خیرنگار «مظلوم» خاورمیانه‌ای کار مهاجرت‌شان را (به اسم جنبش او) درست کردند تا حالا از صبح تا شام با پول دولت این کشور و آن کشور به پخش دموکراسی در خاورمیانه پردازند. یا بقیه‌ی وقت گرانبهایشان را در فضای مجازی به جان دیگران بیفتند و به قول اخیر «ماسیمو آلگری» - مربی یوونتوس - پشت کیبوردهای‌شان پنهان شوند و ناسزا بگویند. سالی که این آقا ایستاد کمتر کسی به این فکر کرد که این نخستین ایستادن واقعی، عملی و شرافتمندانه و بی ادعا در بالاترین سطح سیاسی ایران در کل این ۴۰ ساله بوده است. حتی خاتمی هم در جایی که باید نایستاد و مماشات کرد. حالا که سرنوشت تقریباً مشابهی با این آقا دارد من در خلوت‌ام به جای او خجالت می‌کنم که: «مرد! توکه قرار بود آخرین ممنوع‌التصویر شوی، اگر همان کوی دانشگاه را بهانه‌ی ایستادن کرده بودی حداقل پیامدش (شاید) این بود که دیگر، لبه‌ی خواسته‌ها آنقدر جلوتر می‌رفت که هشت سال هاله نوری

وجود نمی‌داشت.

دوستان یادمان نرود:

۴- این آقا و خانم در زندان بودند که ما کم کم ذوق زده‌ی یک ماجرای دیگر شدیم. از ذوق سبز به ذوق بنفش. از انتخاب احسن میان بد و بدتر همیشگی، تا آنکه فکر کردیم "سوئیس شدن" در راه است.

۵- این آقا و همسرش در زندان بودند که سیمان در سانتریفیوژ ریختیم و با "جان کری" (که ذوق مرگ شده بودیم دامادش هم ایرانی است) قهوه خوردیم و بعد در خیابان‌ها، پایکوبان به استقبال امیرکبیر تقلبی‌مان رفتیم.

۶- این آقا و همسرش در زندان بودند که این یکی کارگردان به اسم جنبش سبز به جاه طلبی‌هایش رسید و آن یکی کارگردان در "در همان سال ۸۸" شلوغی کرد و توجه تمام سینماگران جهان را خرید.

۷- این آقا در زندان بود که نرمش قهرمانانه کردیم و ضربه فنی شدیم.

۸- این آقا و خانم در زندان بودند که فن‌ها و طرفداران همگان — به حول قوه‌ی الهی زیاد شد — شاخ مجازی به وجود آمد. شبکه‌ی نسیم به وجود آمد تا نشاط و سرگرمی، عمومی شود. خلاقیت و هنر رفت و هجو و هزل و مسخره‌بازی آمد و ابتذال میدان‌دار بلامنازع شد. فکر و اندیشه رفت و گفت‌وگوهای صد تا به غاز با آدم‌های تقلبی آمد. حجم استفاده از کلمات انگلیسی در تهران از نیویورک بیشتر شد. لیبرالیسم اسلامی آمد.

۹- این آقا و همسرش در زندان بودند که ۹۵ درصد سینما و موسیقی و هنر و ورزش ایران، پول کثیف حاصل از قاچاق و پولشویی را بر سر سفره‌هایشان بردند. وقتی همه و همه و همه آلوده شدند و بی بخار و پرمدها و هنرنبد، این آقا، این آقا در زندان بود.

۱۰- ایشان در زندان بودند که همه‌ی هنرمندان آگاه، برای جلوگیری از تحریم‌ها، طومار به امضا رساندند. از بزرگ تا کوچک، از "اصغر فرهادی" تا خواننده‌ی "بمرانی" و آن طومار برای گرفتن امضا به من هم ایمیل شد.

۱۱- آقایان، خانم‌ها، هموطنان، دوستان، سروران، آن آقا و همسرش در زندان هستند وقتی ما کار می‌کنیم، اثر تولید می‌کنیم، به سفر می‌رویم، بچه‌دار می‌شویم، می‌خندیم و غر می‌زنیم و هر از گاهی اختلاسی کشف می‌کنیم و ... در تمام این احوالات، در تمام این سال‌ها، آن آقا به خاطر ما در زندان است.

۱۲- دوستان، هنرمندان، آن آقا و این خانم که در زندان‌اند هنرمندند، نقاش و مجسمه‌سازند. دلشان نازک است. کدام ما یک هفته‌اش را دوام می‌آورد؟ این دو هنرمند ۹ سال است که آن داخل هستند.

۱۳- از همه خوانندگان احتمالی می‌خواهم که از انگ سیاسی بر صاحب این کلمات بگذرید. من موسوی‌چی نیستم، اصلاح طلب هم نیستم. من، محسن نامجو، — به قول "ابوسعید ابوالخیر" — "آن پشه هم نیستم و اصلاً، خود در این میان نیستم ... " تمام هم و غم من حقیر این است که وقتی هفتاد ساله شدم مثل بیضایی، تقوایی، شهید ثالث، کیانوش عیاری و بسیاری بزرگان دیگر پیر شوم. فقط کافی است مثل آن بزرگان پیر شوم. اینکه کارهای آنان را بکنم، باشد طلب‌ام. اما بیایید همه کلاهمان را قاضی کنیم ببینیم چند نفر از شمایان — که پدر فضای مجازی را در آورده‌اید — اندازه‌ی آن آقا که در زندان است تاوان داده‌اید؟

۱۴- دوستان محترم! بیایید همه — یک بار دیگر — جمع شویم و نامه‌ای سرگشاده ... بنویسیم و بگوییم: " ... این آقا و همسرش در زندانند... آزادشان کنید!..." قطعاً وقعی نمی‌نهند. آزادشان نخواهند کرد. اما حداقل، شاید — به واسطه اینکه کاری کرده ایم — در جایی از درونمان، دیگر آن احساس را نداشته باشیم. شما را نمی‌دانم اما من آن احساس را دارم. آن احساس در فرودگاه را، وقتی عکس این زوج را دیدم. احساس گناه، احساس بی شرافتی را می‌گویم. هرکس را وجدان خودش، کار خودش، بار خودش...

محسن نامجو - آمستردام - ۷ مارچ ۲۰۱۹

برچسب‌ها: [میرحسین موسوی](#) [1]

[رفع حصیر](#) [2]

[زهرا رهنورد](#) [3]